

تقویت و غنی سازی واژه‌نامه‌های علمی و تخصصی با استفاده از دانش و فن آوری‌های سنتی

(بررسی موردی: واژگان تخصصی مرتع‌داری در بین شبانان البرز شرقی)

دکتر حسین بارانی*

تاریخ دریافت: ۸۳/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۸۴/۴/۵

چکیده

زبان، تجلیگاه فرهنگ و اندیشه است. شکلی از زبان که توسط اهل یک فن یا تخصص به کار می‌رود، زبان تخصصی است. زبان فارسی تخصصی در حال حاضر بریده از زبان مردم، و متأثر از زبان‌های بیگانه است. فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های تخصصی نیز متغیر از واژه‌نامه‌های بیگانه تهیه می‌شود و بسیاری از آنان فاقد معادل‌های در خور زبان فاخر فارسی‌اند و از این‌رو گویشوران و دانشوران ایرانی را در بیان اندیشه ناتوان جلوه می‌دهند. از سوی دیگر استفاده از دست‌آوردهای علمی دنیا واژه‌گزینی در حوزه‌های تخصصی را واجب می‌نماید. این کار بنا به سابقه و موضوعیت، در هر حرفه و رشته‌ی علمی امری تخصصی به حساب می‌آید. واژه‌گزینی

بر استفاده از منابع مکتوب و شفاهی تکیه دارد. منابع شفاهی بخش بزرگ و ناشناخته‌ای از گنجینه‌ی واژگان علمی و فنی را در خود جای داده است، و در حالی که بررسی آن‌ها برای توسعه‌ی اندیشه و زبان تخصصی ضرورت دارد، کم‌تر مورد توجه و اقبال بوده است. این مقاله محصولی از پژوهش مشارکتی (participatory research) در بین گله‌داران البرز شرقی است که حدود یکصد و بسیت واژه‌ی تخصصی رایج بین آن‌ها را در زمینه‌های شناخت محیط، چرا و چراگاه، اماکن و ابنیه‌ی شبانی، نظام سنتی بهره‌برداری از مرتع، گله و گله‌داری معرفی می‌نماید. مجموعه‌ی چنین واژگانی در بین شبانان نحوه‌ی طبقه‌بندی اشیاء و پدیده‌ها و به عبارتی دانش موجود درباره‌ی محیط و بهره‌برداری از منابع طبیعی را نزد آنان معرفی می‌نماید. با وجود چنین گنجینه‌هایی شایسته نیست مراکز علمی و دانشگاهی که به بررسی فرهنگ یا محیط می‌پردازند، در شناخت و طبقه‌بندی هستی انفعالی عمل نموده، طبقه‌بندی دیگران را مبنا قرار دهند و مفاهیم و مضامین ریشه‌دار در فرهنگ بالنده را قربانی تطبیق با واژگان بیگانه نمایند. این مقاله مجموعه‌ای از واژگان تخصصی فارسی درباره‌ی مرتع و مرتع‌داری را ارائه می‌نماید که با محیط جغرافیایی و نظام بهره‌برداری منطقه تطابق دارد و در گفتار شبانان (دانش مردمی) کاملاً متداول است، ولی در نوشتار دانشوران و دانشگاهیان (دانش رسمی) کمتر نشانی از آن‌ها یافت می‌شود و این در حالی است که برای اطلاق واژگان بر مفاهیم و مضامین سخت مورد نیازند.

واژه‌های کلیدی: زبان تخصصی، واژه‌نامه، واژه، مرتع، مرتع‌داری، شبانی، گله‌داری، مردم‌شناسی، دانش بومی

مقدمه

زبان، اندیشه و فرهنگ کاملاً به هم مرتبطند. زندگی در هر محیط، تجارب و اندیشه‌هایی را ایجاد می‌کند که فرهنگ آدمی را می‌سازند. بخش عمده‌ی فرهنگ به صورت واژگان در زبان هر قوم تجلی پیدا می‌کند (هنله، ۱۳۷۸). از سوی دیگر، قدرتی که متعلق به اندیشه‌هاست نیز فرآورده‌ی زبان و واژگان به شمار می‌آید و لاجرم تکامل زبان، تکامل تفکر و شناخت را در پی دارد (کونفورت و دیگران، ۱۳۵۸، صفوی،

۱۳۷۹). انسان، در فرهنگ‌های مختلف، برخی پدیده‌های محیطی یا اجتماعی را مهم تلقی می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد و برخی را نادیده می‌انگارد. در نتیجه پدیده‌هایی که اهمیت نمی‌یابد در زبان آن قوم قرار نمی‌گیرد و بالعکس پدیده‌های مهم‌تر به صورت مجموعه‌ای از واژگان در زبان تجلی می‌یابد (یارمحمدی، ۱۳۷۸). ارتباط انسان با محیط از این قاعده مستثنی نیست، از این رو شناخت واژگان به شناخت بهتر پدیده‌ها و نیز درک تعامل انسان با محیط کمک خواهد کرد. زبان علم یا زبان تخصصی بخشی از زبان عام یک جامعه است که شاید نتوان به سادگی آن را از زبان عادی تفکیک کرد (منصوری، ۱۳۷۸). با این حال برخی ویژگی‌ها برای متمایز ساختن زبان تخصصی از زبان معمولی پذیرفته شده است. مهمترین توصیف زبان تخصصی عبارت است از آن شکل از زبان یا واژگان که توسط اهل فن و برای مقاصد تخصصی به کار می‌رود (حقوق‌شناس، ۱۳۷۲، بژوان ۱۳۷۶). درباره‌ی نقش و کارکرد زبان فارسی به عنوان زبان تخصصی یا زبان علم نیز نظریات مختلف و بعضاً متضادی ارائه شده است. لطف‌الله یارمحمدی عضو پیوسته‌ی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، ابوریحان بیرونی از متقدمین و محمدعلی فروغی از متأخرین را مخالف استفاده از زبان فارسی برای مقاصد علمی و فنی می‌داند. لیکن خود معتقد است که می‌توان ساز و کاری ایجاد کرد تا زبان فارسی کارایی لازم را در انتقال مفاهیم خاص علمی و فنی داشته باشد (یارمحمدی، ۱۳۷۸). قدر مسلم آن که، از قرن سوم هجری که کتاب بوندهش، قدیمی‌ترین کتاب کشاورزی در ایران و جهان به فارسی دری برگردانده شد (آزاده و احمدیان، ۱۳۷۲) تا به اکنون که هر ساله هزاران عنوان کتاب علمی و فنی در این زمینه به فارسی انتشار می‌یابد، زبان فارسی برای انتقال مفاهیم علمی و فنی نقش ایفا کرده است، لیکن آنچه در حال حاضر اهمیت دارد توسعه و به کارگیری زبان تخصصی فارسی به نحوی است که از یک سو با تاریخ و جغرافیای کشور و از سوی دیگر با توسعه‌ی علم و دانش بشری هماهنگی داشته باشد. زبان فارسی تخصصی در حال حاضر به صورت زبانی بریده از زبان مردم و سخت متأثر از ساخت‌ها و سنت‌های

زبان‌های بیگانه است (حق‌شناس، ۱۳۷۲). بسیاری از نوشته‌های علمی فارسی در سالیان اخیر به علل گوناگونی از جمله کاربرد اصطلاحات ناهماهنگ و احياناً نادرست، برداشت‌های غیردقیق و نارسایی‌های زبانی متأسفانه فاقد استحکام لازم و شفافیت کافی برای انتقال پیام مورد نظر می‌باشد (ابوکاظمی، ۱۳۷۸). استفاده‌ی بی‌رویه از واژگان انگلیسی در متون تخصصی که به فارسی نوشته می‌شود زبان را به سبک و سیاقی آمیخته و بی‌ریشه در می‌آورد که گاهی در محاوره و به طنز «فارگلیسی» خطاب می‌شود. عقیده بر این است که این سبک علاوه بر زوال و نابودی سرمایه‌های فرهنگی، وابستگی و سرسپردگی علمی را نیز روزافزون خواهد کرد (منصوری، ۱۳۷۴). به کارگیری واژگان انگلیسی به جای فارسی، استفاده از لغات و اصطلاحات نامأنوس و آشفته‌گی دستوری از ویژگی‌های این سبک نوشته است. نمونه‌هایی از این سبک نوشتن را دانشفر، صادقی و ملکان در مقالات خود مورد نقد قرار داده‌اند (دانشفر، ۱۳۷۲؛ صادقی، ۱۳۷۲؛ ملکان، ۱۳۷۲). اینک نمونه‌ای از این سبک نوشتن در باب مدیریت چرا در مراتع:^(۱)

«... پلاتو و توللر (۱۹۸۵) پیشنهاد داده‌اند که چگونه علفخواران و گیاهان بومی که در اکوسیستم مرتعب coevolved شده‌اند، بایستی در طراحی سیستم‌های چرا به منظور تولیدات دامی مورد استفاده قرار گیرند...»

البته باید اذعان کرد که فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های تخصصی نیز در این زمینه نقش کلیدی دارد و باید پاسخگوی نیاز دست‌اندرکاران باشد. جای تأسف است که علی‌رغم تلاش‌های گسترده و ارزشمند، واژه‌نامه‌های تخصصی نیز آنچنان که شایسته‌ی فرهنگ این مرز و بوم است تکامل نیافته است. به عنوان مثال در متون انگلیسی که از گله و گله‌داری سخن به میان می‌آید از کلمات «Buck و Billy» برای اطلاق به بز نر و بالغ استفاده می‌کنند (نظیر: تاپر، ۱۹۷۹). اما متأسفانه فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها فاقد مدخلی برای اشاره به واژگان مذکور می‌باشد (نظیر: سفید بخت و همکاران، ۱۳۷۹؛ احمدی و

همکاران، ۱۳۸۰ و داهی و مصلح‌آبادی، ۱۳۷۵). این سکوت در حالی است که الفاظ کل (KAL)، تکه (Takeh) و نریز (Narboz) برای اطلاق به بز نر در بین شکارچیان و شبانان تداول کامل داشته و البته بعضاً در فرهنگ‌های فارسی نیز ذکر شده است. با این همه ضعف زبان تخصصی ناشی از واژه‌گزینی نیست بلکه به راهبردهای پژوهشی بر می‌گردد. زبان و واژگان در برخورد با واقعیت‌ها شکل می‌گیرند. زبان تخصصی در فارسی زمانی قوام می‌گیرد که پژوهشگران ابتکار را جایگزین انفعال نمایند (حق‌شناس، ۱۳۷۲؛ حداد عادل، ۱۳۷۲؛ منصور، ۱۳۷۸؛ داوری آشتیانی، ۱۳۷۲).

به هر تقدیر ارتباطات علمی با جهان خارج امری گریزناپذیر است و در این امر به ناچار با انبوهی از واژگان بیگانه برخورد می‌شود که یا بایست حضور آنها را در متن فارسی پذیرفت و یا واژه‌ی معادل مناسبی برای آنها برگزید (حداد عادل، ۱۳۷۸). چنانکه ذکر شد، استفاده از واژگان انگلیسی در متن فارسی مورد انتقاد اهل علم و ادب است. راه باقی مانده واژه‌گزینی است. واژه‌گزینی در حوزه‌های علمی و فنی به دو دلیل فعالیتی مرتبط با رشته‌ی تخصصی است: نخست سابقه و دیگری موضوعیت.

الف - سابقه: نگاهی به نام و تخصص مؤلفین واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌های تخصصی منتشر شده از ناحیه‌ی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران (نظیر: سفیدبخت و همکاران، ۱۳۷۹ و احمدی و همکاران، ۱۳۸۰)، مرکز نشر دانشگاهی (نظیر: مخدوم و همکاران، ۱۳۶۹) و سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور (شیدایی، ۱۳۷۵) و ضرورت واژه‌گزینی در ترجمه‌ی متون تخصصی نشان می‌دهد که واژه‌گزینی از فعالیت‌های علمی متخصصین هر رشته است. واژه‌نامه‌ی «لغات مورد استفاده در مرتعداری» که توسط انجمن مرتعداری آمریکا منتشر شده، توسط یک گروه هفت نفره از متخصصین این رشته تهیه شده است (انجمن مرتعداری، ۱۹۸۹).

ب - موضوعیت: واژه‌گزینی در ترجمه‌ی متون علمی و تدوین فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های تخصصی احتیاج به اشراف بر مفاهیم، تعاریف و معانی واژگان رایج در حوزه‌ی آن تخصص دارد، از این رو واژه‌گزینی در زمینه‌های علمی و فنی جزو

مشغولیت های متخصصین هر رشته به حساب می‌آید (یار محمدی، ۱۳۷۸؛ گالینسکی، ۱۳۷۸؛ حداد عادل، ۱۳۷۲؛ فرشید ورد، ۱۳۷۲).

واژه‌گزینی در عمل به یکی از دو شکل واژه‌یابی و واژه‌سازی انجام می‌شود. واژه‌یابی فعلیتی مقدم بر واژه‌سازی است. متخصص امور، علی‌القاعده قبل از اقدام به واژه‌سازی باید با مجموعه‌ی واژگان مکتوب و شفاهی مربوط به مفاهیم و معانی مورد نظر آشنایی داشته باشد، در صورتیکه نتوانست از این منابع لغتی مناسب برگزیند با توسل به معیارهای واژه‌سازی به ابداع واژه بپردازد (فرشید ورد، ۱۳۷۲). منابع و مراجع مکتوب عبارتند از متون علمی باقیمانده از آثار گذشتگان که از جمله‌ی مفاخر میهنی ایرانیان به حساب می‌آید. برخی از این متون که در کشاورزی و منابع طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد عبارتند از: بوندهش، الابنیه عن حقایق الادویه، نقل از اخبار و آثار، ارشادالزراعه، ذخیره‌ی خوارزمشاهی (یزدی صمدی و اشکان، ۱۳۷۸؛ آزاده و احمدیان ۱۳۷۲). لیکن بخش بزرگی از منابع زبانی و واژگان فنی و علمی فارسی نامکتوب است. اکثر واژگان مربوط به حرفه‌ها و مشاغل که در بین مردم متداول است، در عین فنا و گستردگی ثبت و ضبط نشده است. مواردی از این قبیل که بررسی شده است، حیرت آدمی را برمی‌انگیزد: فرهادی در کتاب «موزه‌های باز یافته» حدود پانصد واژه درباره‌ی شناخت هوا و اقلیم ذکر می‌کند که در بین عشایر استان کرمان متداول است (فرهادی، ۱۳۷۸). در جهرم برای اطلاق انواع خرما بیش از ۲۵ کلمه وجود دارد (یار محمدی، ۱۳۷۸). به نظر می‌رسد واژگان ابتدا صورتی محاوره‌ای و شفاهی دارد، سپس در متونی نظیر مبیعه نامه‌ها، قبالة نامه‌ها اشعار و بعضاً رسالات علمی درج شده و پس از آن به تدریج رواج می‌یابد بنابراین بررسی دانش و واژگان فنی متداول بین گروه‌های قومی و شغلی نه صرفاً جهت واژه‌گزینی بلکه برای ارتقای زبان و دانش تخصصی ضروری است. کاوش برای یافتن این واژگان از ناحیه‌ی صاحب نظران نیز آشکارا یا تلویحاً توصیه شده است (فرهادی، ۱۳۷۹ ب، شالچی، ۱۳۷۰؛ گاربارینو، ۱۳۷۷؛ رفیعی نژاد، ۱۳۷۲؛ بهرامی اقدم، ۱۳۷۸؛ فرشید ورد، ۱۳۷۲؛ حق

مروری بر منابع مرتبط با واژگان تخصصی مرتعداری

فرهنگ مرتع تالیف گودرز شیدایی (۱۳۷۵) و فرهنگ لغات مورد استفاده در مرتعداری ترجمه مهدی فرح پور، (۱۳۷۲) دو مرجعی است که مستقیم یا غیر مستقیم بر واژه نامه‌ی مرتعداری انجمن مرتعداری آمریکا تکیه دارد. هر دو اثر بیش‌تر بر شرح واژه‌ها تکیه کرده و برای بسیاری از واژگان ارایه شده معادلی برنگزیده‌اند. اکثر واژگان مذکور در این دو منبع در جلد دوازدهم فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی که به مرتع و آبخیزداری اختصاص یافته است (احمدی و همکاران، ۱۳۸۰) معادل گذاری شده است. مقدم در کتاب مرتع و مرتعداری (۱۳۷۷) و مصداقی در کتاب مرتعداری در ایران (۱۳۷۷) برخی از واژگان تخصصی را به صورت برجسته نویسی یا زیر نویس کردن آنها متمایز نموده‌ند. فرهادی در کتاب موزه‌های بازیافته (۱۳۷۸) و در مقاله‌های «بحران محیط زیست در ایران و لزوم بازنگری به دانش‌های مردمی و راهکارهای فرهنگی ملی» (۱۳۷۹) و «نگاهی به انواع گله و شبان و یاریگری در چرانیدن دام چکنه»^(۱) در ایران» (۱۳۷۹) به برخی از واژگان متداول در بین دامداران که با نظام سنتی بهره برداری از مرتع مرتبط است اشاره می‌نماید. برخی دیگر از منابع نیز واژگان متداول مربوط به گله و گله داری در گویش‌های محلی را ذکر کرده‌اند که عمدتاً بر طبقات سنی و جنسی دام‌ها اشاره دارد (شاه حسینی و رنجبر، ۱۳۷۸؛ دیگار، ۱۳۶۹).

منطقه و روش بررسی

الف - منطقه‌ی بررسی: این بررسی در البرز شرقی صورت گرفته است. البرز شرقی قسمتی از رشته کوه البرز است که در طول جغرافیایی ۵۴ تا ۵۶ درجه‌ی شرقی به صورت کمانی گسترش یافته است. جبهه شمالی تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر از سطح دریا،

پوشیده از جنگل‌های خزری است و بالاتر از آن نیز دارای پوشش گیاهان بوته‌ای و علفی است. جبهه جنوبی نیز هر سه منطقه‌ی رویشی استپی، نیمه استپی و کوهستانی مرتفع از ناحیه‌ی ایران و تورانی را در خود جای داده است. از نظر جغرافیای انسانی نیز البرز شرقی منطقه‌ای است که در دو استان گلستان و سمنان گسترش یافته است. شهرستان‌های شاهرود و دامغان در حاشیه‌ی جنوبی و شهرستان‌های گرگان، علی‌آباد کتول، رامیان، آزاد شهر، مینودشت و کلالة در حاشیه‌ی شمالی منطقه‌ی کوهستانی واقع شده است. ساکنان روستاهای این منطقه به کشاورزی و دامداری می‌پردازند. مراتع البرز شرقی توسط پرورش دهندگان میش و بز - که گله دار شناخته می‌شوند - بهره برداری می‌شود. گله داران و شبانان البرز شرقی به گونه‌هایی از زبان فارسی که منبعث از موقعیت جغرافیایی منطقه آمیخته‌ای از فارسی دری و گویش طبری است سخن می‌گویند.

ب - روش بررسی: واژگان ارزیابی شده در این مقاله بر اساس یافته‌هایی از پژوهش مشارکتی (Participatory Research) نگارنده در البرز شرقی تنظیم شده است. در این روش پژوهشگر در ابتدا نمونه یا نماینده‌هایی را به عنوان اطلاع دهنده (Informant) به صورت تشخیصی (Judgment Sampling) انتخاب نمود و با برقراری ارتباطات دوستانه و دریافت پذیرش از سوی آنها به مشارکت در فعالیت‌هایشان پرداخت و در فرصت مناسب به مصاحبه و گفتگوی بدون ساختار روی آورده است. گفته‌ها اعم از کلمات و جملات به صورت کلیدی یا مفصل ثبت گردید و سپس، در فرصت‌های مقتضی ایجاد شده بین گفتگوها و یا در دوره‌های کوتاه عدم حضور بین آنها مقدمتاً تجزیه و ترکیب گردید، و واژگان و مفاهیم مورد نظر استخراج شد، و استفهام درباره‌ی آنها مجدداً در مکانی دیگر و از افرادی متفاوت ادامه داشته است. پرس و جو تا آنجا ادامه یافت که ادامه‌ی پرسش چیزی به ابعاد معنایی و مفهومی واژگان نیفزود و این کیفیت در اثر تکرار پاسخ‌های مشابه از ناحیه‌ی افراد متفاوت (Triangulation) برای محقق محرز گردید. پژوهش مشارکتی از مهرماه ۷۹ آغاز و در مهرماه ۸۰ اندکی بیش از

یکسال به نحوی ادامه یافت که تمامی پدیده‌های تقویم شبانی مورد مشاهده‌ی و مصاحبه قرار گیرد. بدین ترتیب مجموعاً ۱۷۹ نفر مورد مصاحبه قرار گرفتند: ۷۰ نفر در همراهی با گله و بیتوته از یک الی چهارده شبانه روز، ۹۵ نفر در همراهی یا محل استراحت گله و بدون بیتوته و ۱۴ نفر در غیر از محل نگهداری گله. یادداشت‌ها به روش تحلیل محتوا (Content Analysis) مقوله‌بندی (Concept Mapping) شد و سپس گزارش‌نهایی تدوین گردید. در مرحله‌ی تدوین مقاله نیز از مجموعه‌ی واژگان بدست آمده از تحقیق می‌بایست واژگان مرتبط با مرتع و مرتعداری تفکیک و تحلیل می‌شد. انتخاب معیاری که بتواند واژگان تخصصی را از واژگان عمومی جدا سازد بسیار دشوار است (بژوان، ۱۳۷۶). با این حال در انتخاب و ارایه واژگان می‌بایست نکاتی در مد نظر قرار می‌گرفت:

۱- مرتعداری در گسترده‌ترین معنا به عنوان علم و هنر مدیریت اکوسیستم مرتعی تلقی شده است (مقدم، ۱۳۷۷) و اکوسیستم مرتع نیز مجموعه‌ای است متعامل از محیط غیرزنده، پوشش گیاهی، دام و انسان (استودارت و همکاران، ۱۹۷۵). با این وصف گله‌داری در عرصه‌ی مرتع نیز جزو فعالیت‌های مرتعداری است و البته این موضوع تازگی ندارد، واژه‌نامه‌های مرتعداری که تاکنون منتشر شده است نیز در برگرفته‌ی واژگانی از دامداری، ژئومرفولوژی، اقلیم و بعضاً مردم‌شناسی است (شیدایی، ۱۳۷۵، انجمن مرتعداری، ۱۹۸۹). با توجه به این نکته، مجموعه‌ی واژگان ارایه شده در این مقاله به سبک و سیاق متعارف بهره‌برداری از مرتع در البرز شرقی اشاره دارد. با این حال تمام واژگان ارایه شده در این نوشتار به نوعی واجد واژه‌ی متناظر در واژه‌نامه‌ی انجمن مرتعداری است.

۲- بسیاری از واژگان ارایه شده در این مقاله در لغت‌نامه‌ی دهخدا، فرهنگ فارسی معین، کتب و مقالات منتشر شده درباره‌ی فرهنگ مردم و گویش‌های فارسی به شکلی حضور دارد. بررسی تطبیقی واژگان ارایه شده در این مقاله با واژگان هم‌ریشه در منابع دیگر خارج از مقصود و حوصله‌ی این مقاله دانسته شده است.

۳- در این مقاله قریب یکصد و بیست مدخل واژگانی ارایه شده است. یقیناً این مجموعه، تمامی واژگان مرتبط با مرتع و مرتعداری رایج در گفتار گله‌داران البرز شرقی نیستند. حجم مقاله چنین ایجاب کرده است تا اولاً بسیاری از الفاظ از سیاهه‌ی لغات خارج شود و در ثانی الفاظ باقیمانده نیز تنها به یکی از صور صرفی که متداول‌ترین آن دانسته شده است ارایه شود. به عنوان مثال از بین واژگان «گلقاچ، گلقاچ کردن، گلقاچ شدن و...» تنها گلقاچ شدن در مجموعه قرار گرفته است.

۴- براساس کاربرد واژه در جملات و همچنین با مقایسه‌ی کلمات متناظر در لغت نامه‌ی دهخدا شکل دستوری کلمه تعیین و به صورت علائم اختصاری که در ضمیمه‌ی مقاله به طور کامل معرفی شده، نوشته شده است. تلفظ واژگان براساس گونه‌ای که به فارسی معیار نزدیک‌تر بوده است آوانگاری شده است.

۵- به جهت آن که به ارزش این واژگان در بیان مضامین علمی تأکید شود و این مجموعه واژگان علاوه بر تألیف در ترجمه‌ی متون علمی نیز قابل استفاده باشد، با مراجعه و مقایسه‌ی مکرر منابع و مراجع علمی، فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها (نظیر: احمدی و همکاران ۱۳۸۰، جعفری ۱۳۶۷، داهی و مصلح آبادی ۱۳۷۵، سعادت نوری و سیاه منصور ۱۳۶۱، سفید بخت و همکاران ۱۳۷۹، شیدایی ۱۳۷۵، گونیلی ۱۳۶۳، هاشمی ۱۳۶۹، انزمینگر و پارکر ۱۹۸۶، انجمن مرتعداری ۱۹۸۹ و تاپر ۱۹۷۹) معادل انگلیسی این واژگان استخراج شده و در درون قلاب درج شده است. برخی از واژگان فارسی مختص سبک بهره برداری از مرتع در ایران بوده و معادل رایجی در زبان انگلیسی نداشته است، این قبیل واژگان نیز بر اساس مضامین مشترک به انگلیسی ترجمه شده و به صورت خمیده نوشته شده‌اند.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش یا واژگان تخصصی مرتبط با مرتع و بهره‌برداری از آن که در بین گله‌داران البرز شرقی رواج دارد، بر اساس تشابه و تقابل معنایی در هفت بند معرفی

می‌شود:

الف - واژگان مربوط به انواع چراگاه و پوشش گیاهی:

داربست (ص، [Darbast [timbered]): چراگاهی که داری اشکوب درختی پراکنده باشد.

شپری (ص، [Šeperi [timbered]): چراگاهی که دارای اشکوب درختچه‌ای انبوه باشد.

اولنگ (۱، [Olang [meadow]): چراگاهی با پوشش گیاهی کم و بیش انبوه، متشکل از گیاهان علفی که در همواری‌های پست و واجد رطوبت ایجاد شده باشد.

شله (۱، [Šeleh [swale]): بخش پست و آب‌گرفته‌ی اولنگ یا اولنگ بسیار مرطوب ساکوه (۱، ص، [Sákuh [alpine, paramo]): مرتعی که فرادست جنگل قرار گرفته و فاقد عناصر درختی است.

خسیل (ا، [Xasil [artificial pasture]): چراگاه دست‌کاشت که معمولاً از جو ایجاد شده باشد.

سفال (ا، [Sefál [stubble]): مزرعه‌ی گندم پس از درو که به عنوان چراگاه استفاده می‌شود، دروزار

کاله (ص، [Káleh [blank]): بایر، زمین نکاشته که به عنوان چراگاه استفاده شود.

ب - واژگان مربوط به چریدن و چراندن گله:

چرش (ام، [Çareš [grazing]): تعلیف گله در چراگاه

کَلَف (ا، [Kalaf [bit]): هر مقدرای از گیاه که دام در یک پوزه زدن جدا کند.

گلقاچ شدن (م، [Geqáč... [poaching]): به هم خوردن خاک خیس با سم دام به نحوی که پس از خشک شدن به کلوخه‌های سفت بدل گردد.

لست کردن (م، [Last... [calm grazing]): کم شدن سرعت حرکت دام در حین چرا، آرام چریدن

- بال انداختن (م)، (Bál... [wide grazing]): باز شدن گله از عرض در هنگام چرا
- قطار شدن (م)، (Qatár... [narrow grazing]): باز شدن گله از طول در هنگام چرا
- تیپ چریدن (م)، (Tip... [close grazing]): پراکنده نبودن و یک جا بودن گله در هنگام چرا، کنار هم چریدن
- داغون شدن (م)، (Dáqon... [relax grazing]): پراکنده شدن گله هنگام چرا، دور از هم چریدن دام های یک گله
- تیرکش رفتن (م)، (Tirkaš... [fast movement]): حرکت دام بدون یا با کمترین مقدار چرا از گیاهان
- تاب دادن (م)، (Táb... [shunting]): گرداندن و تغییر مسیر دادن گله‌ی در حال حرکت
- چک دادن (م)، (Çak... [turning back]): برگرداندن گله به نحوی که جهت حرکت گله عکس شود.
- هس زدن (م)، (Hes... [driving]): راندن، به پیش بردن گله به سمت دلخواه
- هرکشیدن (م)، (Her... [fetching]): خواندن، فرا خواندن دام عقب مانده به سمت گله یا تمام گله به سمت خود
- اشتم کردن (م)، (Eštelem... [making breackaway]): نهیب زدن به گله و ماندن آن به منظور خاص
- چله شدن (م)، (Çeleh... [to be splitted]): پاره شدن و جدا شدن و احیاناً گم شدن بخشی از گله در حین چرا
- میش بندی (حم)، (Miš Bandi [ewe tetering]): بستن یک میش از گله با ریسمانی پشمی و کوتاه به مچ دست یا پا در زمان استراحت شبانه‌ی گله در عرصه‌ی مرتع تا اگر گله حرکت کند چوپان آگاه گردد.
- رفت (ا)، (Reft [grazing trace]): اثر باقی مانده از عبور گله بر روی گیاهان و خاک، رج نیز می‌گویند.
- تازه (ص)، (Tázeh [fresh]): بی رج، بدون رد، نارد، عرصه‌ای که بر روی خاک و گیاه

آن آثار عبور مؤخر گله وجود نداشته باشد.

روگاه (ا)، [Rugáh [grazing route]: محدوده یا مسیری که برای چراندن گله در بخشی از روز، یک روز تمام و یا نهایتاً چند روز متوالی در نظر گرفته می‌شود.
توگاه (ا)، [Towgáh [grazing patch]: ۱- محل تغییر مسیر گله که با عوارض زمینی نظیر یال همخوانی داشته باشد ۲- محدوده‌ای که گله می‌تواند در یک ساعت یا کمتر آنرا چرخیده و بچرد.

علف دور (ام)، [Alaf Dowr [forage appraisal]: پیمایش عرصه‌ی چراگاه برای برآورد علوفه به منظور باج کردن یا نظایر آن
قرق بره (ا)، [Qoroq Bareh [fattening range]: بخشی از چراگاه بیلاقی که به چرای بره‌ها اختصاص می‌یابد.

قرق شکستن (م)، [Qoroq... [ending protection]: خاتمه دادن قرق، وارد نمودن مجاز یا غیرمجاز دام تلویحاً به صورت گروهی
شب چر (ام)، [Šab Çar [night grazing]: گرداندن و چراندن گله در ساعت یا ساعاتی از شب

گرمه چر (ام)، [Garmeh Çar [afternoon grazing]: گرداندن و چراندن گله به مدت یک تا سه ساعت پس از استراحت نیمروزی در بیلاق
نوجر دادن (م)، [Nowjar... [fresh pasturing]: قطعه بندی فرضی چمنزار یا دروزار و نظایر آن و چراندن قطعات به نحوی که هر روز یک قطعه به مجموعه‌ی قطعات چرا شده اضافه شود.

شور چراندن (م)، [Šur... [halophyte ranging]: بردن گله به چراگاهی که گیاهان شور دارد برای آنکه شورازی، نمکخواهی گله رفع شود.

ج - واژگان مربوط به اماکن و ابنیه شبانی و بهره‌برداری از مرتع:

بنه (ا)، [Boneh [summer graziery building]: جایگاهی که برای استقرار شبانان و

شیردوشی رمه در مرتع ییلاقی استفاده می‌شود.

چفت (ا)، (Çaft [winter graziery building]): جایگاهی که برای استقرار و نگهداری

گله در مرتع قشلاقی استفاده می‌شود.

ارقیچ (ا)، (Arqaç [corral]): عرصه‌ای محصور که به منظور استراحت یا نگهداری

موقت گله استفاده می‌شود.

کهره (ا)، (Kahru [kid house]): قسمتی از تأسیسات چفت که مخصوص نگهداری

بره‌ها و بزغاله‌ها است.

دانگاه (ا)، (Dánegáh [open yard]): فضایی روباز جزو تأسیسات چفت که برای

چفت کردن خلامه‌ها یا رمه به منظور چفاندن آنها در دوره‌ی زهگاه و قبل از شیردوشی

استفاده می‌شود.

آغل (ا)، (Aqol [pen]): قسمتی از تأسیسات چفت که رمه شب در آنجا نگهداری

می‌شود.

مرزخان (ا)، (Marzexán [barrack]): اتاقی از چفت یا بنه که به اقامت چوپانان

اختصاص دارد.

انباری (ا)، (Anbári [barn]): قسمتی از تأسیسات چفت یا بنه که برای تولید و

نگهداری کالاها استفاده می‌شود. *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

شیرخانه (ا)، (Şirxaneh [dairy house]): قسمتی از بنه که برای تولید و نگهداری

فرآورده‌های شیری استفاده می‌شود.

قروتگاه (ا)، (Qorutgáh [curd yard]): قسمتی از بنه که کشک یا قروت را در آن

خشک می‌کنند.

لیسه (ا)، (Liseh [salt ground]): مکانی واجد تخته سنگهای هم اندازه‌ای که برای

نمک دادن گله در ییلاق از آن استفاده می‌شود.

غدیر (ا)، (Qadir [dugout]): چاله‌هایی که در مسیر آب جاری حفر شده است تا در

آنها آب انباشته شود و به مصرف شرب دام برسد.

کل کش (ا)، [Kalkaš [stock driveway]: راهی که در اثر عبور و مرور گله در مرتع ایجاد شده باشد.

خسه گاه (ا)، [Xosehgáh [bed ground]: اتراقگاه شبانه دام در عرصه مرتع، پیوال (Peyval)، یتاق (YETAQ) و خسه (XOSEH) نیز گفته می‌شود.

د - واژگان مرتبط با گله و گله‌داری:

کلمه‌ی گوسفند متناسب با معنایی که گذشتگاه منظور داشته‌اند به هر دو دام نشخوارکننده‌ی کوچک اطلاق می‌گردد^(۱) در این صورت تکیه بر الفاظ زیر برای تفکیک سنی و نوعی و جنسی ضرورت پیدا می‌کند:

میشینه (ا)، [Mišineh [sheep]: به مجموع بره، تقلی، شیشک، میش و قوچ میشینه اطلاق می‌شود.

بزینه (ا)، [Bozineh [goat]: به مجموع بزغاله، کولار، چش، بز و کل بزینه اطلاق می‌شود.

تقلی (ا)، [Toqoli [hogget]: میشینه از ۶ تا ۱۲ ماهگی

شیشک (ا)، [Šišak [yearling ewe/ram]: میشینه از ۱۲ تا ۱۸ ماهگی

کولار (ا)، [Kulár [weaned kid]: بزینه از ۶ تا ۱۲ ماهگی

چبش (ا)، [Çaboš [doeling/buckling]: بزینه از ۱۲ تا ۱۸ ماهگی

کل (ا)، [Kal [buck]: بزینه‌ی نر و بالغ بعد از ۱۸ ماهگی

نرینه (ا)، [Narineh [males]: به مجموع قوچ و کل بالغ و نابالغ اطلاق می‌شود.

مادینه (ا)، [Máđineh [females]: به مجموع بز و میش بالغ و نابالغ اطلاق می‌شود.

خلامه (ا)، [Zalámeh [yeanning]: میشینه یا بزینه از زمان تولد تا از شیر گرفتن.

گله (ا)، [Gáleh [herd/drove/flock]: مجموعه‌ای از حیوانات که با هم باشند.

۱- فرهنگ دهخدا در شرح گوسپند، مثال: شمارگوسفندش از بز و میش در آن وادی شد از مورد و ملخ

لنگه (ا، [Lengeh [band]): گله‌ای که در نوع، جنس یا نظایر آن یکدست باشد. نظیر لنگه‌ی خلامه در برابر لنگه‌ی رمه.

رمه (ا، [Rameh [drop band]): گله‌ی متشکل از میش‌ها و بزهای تازه زاییده، لنگه زاء، لنگه دوشا.

خشکه (ا، [Xoškeh [dry band]): گله متشکل از بزها و میش‌هایی که زاییده یا به سن زاییدن نرسیده‌اند یا پس از زاییدن به دلایلی خشکیده و شیر نداشته باشد.

پروار (ص، [Parvár [fattened]): دامی که خوب تغذیه شده و چاق باشد.

قسر (ص، [Qeser [barren]): بز یا میشی که بارور نشده باشد.

خیره (ص، [Xireh [stubborn]): گوسفند یا بزی که دستور چوپان را به سختی می‌پذیرد.

یاغی (ص، [Yáql [rustler]): گوسفند یا بزی که نافرمانی کند.

جلوکش (نف، [Jelowkaš [leader]): گوسفند یا بزی که هنگام چرا جلوی گله قرار می‌گیرد. اغلب نریز اخته شده‌ای است به نام دوبر.

دنبال‌کش (نف، [Donbálkaš [drag]): گوسفندی که هنگام چرا در قسمت‌های انتهایی گله قرار می‌گیرد، دنبالوک هم گفته می‌شود.

کنار‌کش (نف، [Kenárkaš [herd side interested]): گوسفندی که هنگام چرا در قسمت‌های کناری گله قرار می‌گیرد، کناروک هم گفته می‌شود.

دوبر (نم، [Dobor [castrated buck]): کل اخته شده به منظور ایفای نقش جلوکش

شوراز (ص، [Šuraz [salt craved]): صفت دامی که میل به نمک خوردن داشته

باشد، نظیر تشنه یا گرسنه

زه‌گاه (ا، [Zehgáh [parturition time]): موقع زایش گله را گویند، معمولاً اواسط

زمستان

نرکل انداختن (م، [Narkal... [bucking]): رها کردن نرها و کل‌ها در گله به منظور

جفت‌گیری پروار بندی (حم، [Parvar Bandi [fattening]): نگهداری بره‌ها پس از شیر

خوارگی در بهاریند به قصد پروار کردن و فروش آن‌ها
سابی کردن (م)، [Sábi... [nourishment]: رسیدگی به دام به خصوص از نظر تغذیه و
به ویژه زمان جفت‌گیری و زایش
واراندن (م)، [Várándan [separating]: جدا کردن دو نوع دام یک گله از هم، معمولاً
جدا کردن خلامه از رمه را گویند.
داغ (ا)، [Dšq [brand]: نشانی که با داغ کردن یک علامت فلزی بر گونه‌ی دام
می‌گذارند.
دروشم (ا)، [Derowšem [ear mark]: نشانی که به صورت بریدگی بر روی گوش
دام ایجاد می‌شود.

ه) واژگان مربوط به شبان و شبانی:

چوپان (ا)، [Čupán [shepherd/herder]: ۱- رعیت حشمدار، در مقابل دهقان که
رعیت زمیندار است. ۲- گرداننده و چراننده گوسفندان در مقابل گالش که مراقب و
گرداننده گاوان است. ۳- کسی که گله به او سپرده شده است، در مقابل دنبال بان که زیر
دست دیگری است و مسئولیت چندانی در قبال گله ندارد. ۴- کسی که به دنبال گله
می‌رود، در مقابل منزلبان یا مختاباد که در بنه یا منزل می‌ماند.
دنبال بان (ا)، [Donbálbán [inferior shepherd]: چوپانی که از چوپان دیگر همراه
گله دستور می‌گیرد.
منزلبان (ا)، [Manzelbán [camp tender]: فردی که در خلال روز در بنه مانده و
کارهای بنه را انجام دهد.
مختاباد (ا)، [Moxtábád [camp tender/dairy processor]: ۱- منزلبان ۲- فردی که
در دوره بیلاق در بنه به کار گمارده می‌شود و مسئول و متخصص فرآوری کره و کشک و
پنیر در فصل شیردوشی است.
ارباب (ا)، [Arbáb [lord]: مالک گله و چراگاه که هدایت گله را به چوپانان می‌سپرد.

- سریند (ا)، (Sarbadn [foreman]): سرچوپان، نماینده‌ی حشمدار یا حشمداران در امور گله و به ویژه مسئول حساب و کتاب.
- گالش (ا)، (Gales [cowboy]): کسی که از گله‌ی گاوان چراکننده مراقبت نماید.
- رمة چران (ا)، (Rame Çarân [drop-band herder]): چوپانی که در فصل شیردوشی به دنبال رمة (گله‌ی مادر) می‌رود.
- خلامه چران (ا)، (Xalámeh... [yeanning herder]): چوپانی که در فصل شیردوشی به دنبال خلامه‌ها (گله‌ی بره و بزغاله) می‌رود.
- خشکه چران (ا)، (Xoške... [dry-band herder]): چوپانی که در فصل شیردوشی به دنبال گله‌ی متشکل از قسرها و تقلی‌ها می‌رود.
- نرچران (ا)، (Nar... [sire-band herder]): چوپانی که در زمان جدا بودن نرها از رمة به دنبال لنگه‌ی نرها می‌رود.
- مالبان (ا)، (Malbán [camp tender]): منزلبان را در خلال کوچ مالبان خوانند.
- چودار (ا)، (Çudár [drover]): کسی که دام فروشی گله داران را می‌خرد.
- منزل (ا)، (Manzel [station]): ۱- در مسیر کوچ مکانی معلوم را گویند که برای استراحت شبانه برگزیده می‌شود. گاهی به عنوان واحدی برای بیان طول مسیر کوچ استفاده می‌شود. ۲- جایگه و مکان ثابت رجعت چوپان به همراه گله اعم از چفت و بنه.
- لنگ کردن (م)، (Lang... [temporary staying]): در مسیر کوچ اقامت بیش از یک شبانه روز در یک منزل را گویند.
- جا گرم کردن (م)، (Já Garm... [station equiping]): ترمیم و آماده سازی جایگاه اندکی قبل یا به محض رسیدن گله به بیلاق یا قشلاق که ممکن است تا دو هفته نیز به طول انجامد.
- چکانه (ص)، (Çekaneh [amalgamated]): دام متعلق به خرده مالک که با یک گله بزرگ همراه است.
- چکانه دار (ا)، (Çekáneh Dar [small holder]): دامداری که تعداد دام او کمتر از

نصف یک گله متعارف است و این تعداد درون یک گله بزرگتر که متعلق به فرد دیگری است نگهداری می‌شود.

وادوش (م، [Váduš [dairy share determination]): تعیین سهم فرآورده‌های شیری حشمدار و چکانه‌دار بر مبنای شیری که هر کدام - در روزی به همین نام - از دام‌های خود می‌دوشند. تراز نیز نامیده می‌شود.

قرار کردن (م، [Qarár... [work agreement]): به کارگماشته شدن فردی به چوپانی با شرایط معلوم

باج دادن (م، [Báj... [leasing]): اجاره دادن چراگاه یا دام با شرایط معلوم
زور چراندن (م، [Zur... [grazing trespass]): عدم توجه به حقوق دیگران در چراندن دام و - واژگان مربوط به پستی و بلندی چراگاه.

چکل (ا، [Çekel [crag]): توده‌های سنگی با گیاهان کم، اراضی سنگلاخی کوهستان
همند (ا، [Hemend [smooth]): اراضی نسبتاً هموار و به خصوص فاقد چکل

کمر (ا، [Kamar [scarpment]): دیواره‌ها و پرتگاه‌های سنگلاخی
روبار (ا، [Rubár [river catchment]): رودبار، عرصه مشرف بر یک رودخانه و شاخه‌های فرعی آن

شیبار (ا، [Šibar [rivulet catchment]): شیبارها و دره‌های کوچک عرصه‌ی چراگاه،
آبراهه‌های کوچک و عرصه‌ی مشرف بر آنها
نسام (ا، [Nesam [shady face]): سایه‌گیر، دامنه‌های شمالی و غربی که آفتاب کمتری می‌گیرند.

تابر (ا، [Taber [sunlit face]): آفتاب‌گیر، دامنه‌های جنوبی و شرقی که آفتاب بیشتری می‌گیرند.

تختی (ا، [Taxti [mesa]): اراضی هموار و محدود واقع بر بلندی‌ها
کاس (ا، [Kás [cup-shaped depression]): فرورفتگی‌های واقع در مناطق کوهستانی که از دور به کاسه شباهت داشته باشد.

توکه (ا، [Tokeh [hillock/knoll]): تپه‌های خرد تشکیل دهنده‌ی ناهمواری‌های چراگاه

قور (ا، [Qor [brow]): بلندی‌های متعدد و تپه ماندنی که ناهمواری‌های چراگاه را تشکیل می‌دهند.

میدان (ا، [Meydan [blind small catchment]): حوزه‌های کوچک و بسته‌ی تشکیل دهنده‌ی ناهمواری‌های چراگاه

ز - واژگان مربوط به هوا و اقلیم چراگاه:

دمه (ا، [Dameh [blizzard]): توده‌ی هوای سرد در ارتفاعات که معمولاً کولاک به همراه دارد.

ترنه (ا، [Torneh [breeze]): توده‌ی هوای خنک در ارتفاعات که معمولاً مه یا باران به همراه دارد.

خوشا (ا، [xuša [dry upward wind]): بادهایی که از دریا به کوهستان می‌وزد.

هشته (ا، [Hošteh [moist upward wind]): بادهایی که از جلگه‌ی بیابانی به کوهستان می‌وزد.

کوره (ا، [Kureh [dry landed cloud]): ابر کم رطوبت جاری بر سطح زمین

نزم (ا، [Nezm [moist landed cloud]): ابر پر رطوبت جاری بر سطح زمین، لازم نیز گفته می‌شود.

شدرم (ا، [Šedrem [drizzle]): نزولات جوی شبیه غبار که از استقرار نزم بر سطح زمین ناشی می‌شود.

شلاب (ا، [Šeláb [soft hail]): نزولات جوی به شکل حد واسطی از باران و تگرگ که عمدتاً در پاییز می‌بارد.

ایاس (ا، [Ayás [frost]): شخته، برفک یا یخچه‌هایی که در اثر برودت هوا در سحرگاهان بر سطح سنگ و گیاه و امثال آن تشکیل می‌شود و با تابش آفتاب از بین

می‌رود.

نتیجه‌گیری:

واژگان آشکار شده و معرفی شده در این مقاله اولاً نشان از تنوع واژگان تخصصی فارسی در زمینه‌ی چراگاه و شبانی و ثانیاً نشان از تناسب این واژگان با محیط طبیعی و انسانی است. مقایسه‌ی مجموعه‌ی واژگان انتخاب و معرفی شده با واژه‌نامه‌ی مرتعداری انجمن مرتعداری آمریکا و دیگر منابع مرتبط نشان می‌دهد، همچنان که در متون تخصصی انگلیسی درباره‌ی مرتع و مرتعداری مفاهیم و واژگانی هستند که به لحاظ تفاوت در محیط یا سبک بهره برداری نمی‌توان معادل فارسی مناسبی برای آن‌ها یافت، مفاهیم و واژگانی نیز بین اهل فن فارسی زبان رواج دارند که نمی‌توان معادل فرنگی آن‌ها را پیدا نمود. وجود چنین کلماتی در یک زبان پدیده‌ای صرفاً زبان‌شناختی نیست، بلکه ریشه در شناخت‌شناسی و جهان بینی گویشوران داشته و به نحوی طبقه‌بندی اشیاء و پدیده‌ها نزد هر قوم یا ملتی بر می‌گردد (نیامیر ۱۹۹۰، هنله ۱۳۷۸، گارباینو ۱۳۷۷). کلمات نسام، تابر، ساکو، داربست و نظایر آن محیط طبیعی را متناسب با تفاوت‌های بوم‌شناختی مشاهده‌ی شده در عرصه توصیف می‌نماید. شبانان علاوه بر تشنگی (نیاز به آب) و گرسنگی (نیاز به غذا) به سایر سوئی - که عبارت است از نیاز مفرط به نمک - عقیده دارند و آنرا با لفظ شورازی متمایز می‌سازند و بر همین مبنا شور چراندن تجلی می‌یابد. واژگان روگاه، توگاه، شب‌چر، گرمه چر و امثال آن متناسب با فنون سنتی چراندن شکل گرفته است و نشان از دانش گسترده‌ی شبانان در زمینه‌ی مدیریت چرا می‌باشد. تنوع واژگان مربوط به شبان و شبانی و معانی مختلف واژه‌ی چوپان بازتابی از سازمانده‌ی کار و نیروی انسانی در بین گله‌داران است و لغات شدرم، شلاب و ایاس سه شکل دیگر از نزولات جوی علاوه بر باران، برف، تگرگ و شبنم را معرفی می‌نماید که توسط شبانان به روشنی قابل تفکیک و توصیف است. اگر تنوع و تعدد واژگان تخصصی در بین گله‌داران را ناشی از تفاوت در شناخت‌شناسی و

طبقه‌بندی آنها از اشیا و پدیده‌های محیطی و انسانی بدانیم، باید بپذیریم که دانش ژرف و گسترده‌ای در بین شبانان در زمینه‌ی بوم‌شناسی و گله‌داری و مرتعداری وجود دارد که متفاوت از دانش رسمی است. دانش مردم به جهت چریدن انفعال بر ابتکار در پژوهش‌های علمی مورد بی‌مهری و کم توجهی است. انفعال یا وابستگی پژوهشی آن است که طبقه‌بندی دیگران از محیط را مبنا قرار داده و سپس خود را با آن مجموعه‌ی واژگانی تطبیق دهیم. فی‌المثل از گنجینه‌ی عظیم واژگان مربوط به مرتع و بهره‌برداری از آن که در بین شبانان رواج دارد نمی‌توانیم چشم پوشیم. انفعال در این زمینه از سوی ملتی که بر سابقه و عظمت فرهنگ و تمدن خود می‌بالد و بسیاری از امور از جمله شبانی پیشه‌ی چند هزار ساله‌ی بخشی از مردمانش بوده است، پسندیده نیست. شناخت ابعاد و زوایای مختلف نظام شبانی و بهره‌برداری از مرتع نه تنها برای توسعه‌ی گنجینه‌ی واژگان و زبان تخصصی بلکه برای توسعه‌ی علم مرتعداری در ایران به نحوی که با تاریخ و جغرافیای انسانی و طبیعی ایران مطابقت داشته باشد ضروری می‌نماید.

ما که در پرده ره نمی‌دانیم نقش بیرون پرده می‌خوانیم باز اندیشی کنیم شاید بسیاری از تخصص‌ها، مشاغل و حرفه‌ها که ریشه‌های فرهنگی و تاریخی دارند وضعیتی این چنین داشته باشند. هر استاد کارورزیده‌ای که چشم از دنیا بر بندد، کتابخانه‌ای از واژگان، مضامین و مفاهیم را با خود خواهد برد. مبادا اندوخته‌هایی که سینه به سینه قرون و اعصار را پشت سر گذاشته‌اند در برخورد‌های جانبدارانه و همه‌جانبه‌ی اثباتیون و نوگرایان به خاک سپرده شود.

سپاسگزاری

نگارنده لازم می‌داند از اساتید محترم آقایان دکتر علی اکبر مهرابی، دکتر مرتضی فرهادی، دکتر تقی شامخی، دکتر محمدرضا مقدم، دکتر منصور مصداقی و دکتر بهرام

پیمانی فرد به جهت راهنمایی‌های ارزنده‌ای که از آنان دریافت داشته است، از معاونت پژوهشی دانشکده‌ی منابع طبیعی دانشگاه تهران به جهت حمایت مالی، از کارشناسان واحدهای تابعه‌ی سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور به خاطر همکاری صمیمانه و از تک تک گله داران و شبانان البرز شرقی به جهت پذیرش، همراهی و همکاری صادقانه آنان به نگارنده سپاسگزاری نماید.

منابع:

- آزاده، فریدون؛ صادق احمدیان. تاریخ کشاورزی ایران. معاونت ترویج و مشارکت مردمی جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۷۲.
- ابوکاظمی، محمدابراهیم. «مسئولیت سازمان‌های علمی و آموزشی در کاربرد واژه‌ها»، صص ۳۷۱ تا ۳۷۷ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
- احمدی، حسن؛ پیمانی فرد، بهرام؛ سیدآهنگ، کوثر؛ مهدوی، محمد. فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی. جلد دوازدهم: مرتع و آبخیزداری»، تهران: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- بژوان، هانری. «واژه‌های علمی و فنی در فرهنگ‌های عمومی». (ترجمه صفدر تقی‌زاده، صص ۱۱۳ تا ۱۳۰ در: مجله زبان‌شناسی، شماره‌ی پایانی ۲۳ و ۲۴.
- بهرامی اقدم، شهریار. «واژه سازی در حوزه فنی به شیوه واژه سازان گمنام»، صص ۴۷۵ تا ۴۸۶ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
- حداد عادل، غلامعلی. «چند نکته در باب زبان فارسی علمی»، صص ۲۰۲ تا ۲۱۱ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی،

۱۳۷۲.

- حداد عادل، غلامعلی. «سراغاز سخن»، صص ۱۱ و ۱۲ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاه، ۱۳۷۸.

- حق‌شناس، علی محمد. «در جستجوی زبان علم»، صص ۶ تا ۱۳ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

- حق‌شناس، علی محمد. «واژه‌سازی درون‌متن یک علاج قطعی»، صص ۴۸۷ تا ۴۹۷ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسایل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

- جعفری، عباس. فرهنگ گیتاشناسی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۶۷.

- دانشفر، حسین. «زبانی که در کتاب‌های درسی علوم رایج است»، صص ۱۶۵ تا ۱۷۵ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- داوری آشتیانی، حسین. «دانش زبان و زبان دانش»، صص ۵۰ تا ۶۱ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- داهی، محمدرضا؛ مصلحی مصلح‌آبادی، فاطمه. واژگان کشاورزی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

- دیگار، ژان پی‌یر. فنون کوچ‌نشینان بختیاری، ترجمه اصغر کریمی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

- رفیعی‌نژاد، محسن. «مشکل از زبان فارسی است یا از فارسی زبان؟»، صص ۲۱۳ تا ۲۲۲ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- سعادت نوری، منوچهر؛ سیاه‌منصور، صدرالله. اصول نگهداری و پرورش

گوسفند. تهران: اشرفی، ۱۳۶۱.

- سفیدبخت، نصرالله؛ نیکخواه، علی؛ زهری، مرادعلی؛ افتخاری شاهرودی، افتخاری. فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی، جلد پنجم: علوم دامی، تهران: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

- شالچی، امیر. فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران: مرکز نشر، ۱۳۷۰.

- شاه حسینی، علیرضا؛ رنجبر، عنایت‌الله. ایل‌نا و عشایر استان سمنان، سمنان: اتحادیه تعاونیهای عشایری استان سمنان، ۱۳۷۸.

- شیدایی، گودرز. فرهنگ مرتع، دفتر فنی مرتع سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور، تهران، ۱۳۷۵.

- صادقی، رضا. «تجربه‌های زبان فارسی در علم»، صص ۷۲ تا ۱۲۹ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- صفوی، کورش. درآمدی بر معنی‌شناسی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.

- فرحبور، مهدی. فرهنگ لغات مورد استفاده در مترعداری، (ترجمه واژه‌نامه مترعداری انجمن مترعداری آمریکا)، وزارت جهاد سازندگی، معاونت آموزش و تحقیقات، مرکز تحقیقات منابع طبیعی و امور دام استان اصفهان، ۱۳۷۲.

- فرشیدورد، خسرو. «ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی و فنی»، صص ۲۶۸ تا ۳۶۱ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- فرهادی، مرتضی. موزه‌های باز یافته، گمانه‌زنی‌هایی در فرهنگ عشایر و روستاییان سیرجان، بافت، بردسیر و شهر بابک استان کرمان. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۸.

- فرهادی، مرتضی. «نگاهی به انواع گله و شبان و یاریگری در چراندن دام چکنه در ایران»، صص ۱۳۵ تا ۱۶۶ در: فصلنامه‌ی تحقیقات جغرافیایی، شماره‌ی پیاپی ۵۸ و

۵۹، ۱۳۷۹ الف.

- فرهادی، مرتضی. «بحران محیط زیست در ایران و لزوم بازنگری به دانش‌های مردمی و راهکارهای فرهنگی ملی»، صص ۳۴ تا ۷ در: نمایه‌ی پژوهش، شماره‌ی پیوسته ۱۳ و ۱۴.

- کونفورت م. ارنست فشر؛ تامسون، جرج. زبان، تفکر و شناخت، ترجمه‌ی فیروزه شیروانلو، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

- گارباینو، مروین. نظریه‌های مردم‌شناسی، ترجمه‌ی عباس محمدی اصل، تهران: آوای نور.

- گالینسکی، کریستین. «پیام افتتاحیه»، صص ۹ و ۱۰ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

- گوئیلی، ابوالحسن. فرهنگ کشاورزی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- مخدوم مجید؛ ادیب، شیرین؛ خراسانی، نعمت‌الله؛ داوری آشتیانی، حسین؛ دیانی، امین‌الله. واژه‌نامه محیط زیست، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.

- ملکان، مجید. «مشکلات رواج زبان فارسی به عنوان زبان علم»، صص ۴۶۷ تا ۴۸۰ در: مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- مصداقی، منصور. مرتعداری در ایران، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.

- مقدم، محمدرضا. مرتع و مرتعداری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

- منصوری، رضا. «چرا و چگونه زبان فارسی باید زبان علمی ما باشد؟»، ص ۶ در: روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۲۰۶۵۰، دوشنبه ۲۰ آذر ماه ۱۳۷۴.

- منصوری، رضا. «واژه‌گزینی، تهاجم یا نظریف فرهنگی»، صص ۵۱۱ تا ۵۲۰ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران:

- فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
- والتاین جان، اف. مدیریت چرا در مراتع، ترجمه عوض کوچکی، مهدی نصیری محلاتی، محمد بنایان اول، علی کلاهی اهری، مشهد: نشر مشهد، ۱۳۷۲.
- هاشمی، مسعود. فرهنگ تغذیه دام، تهران: فرهنگ جامع، ۱۳۶۹.
- هنله، پل. «زبان، اندیشه و فرهنگ»، صص ۲ تا ۳۰ در: مجموعه مقالات زبان، اندیشه و فرهنگ، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس، ۱۳۷۸.
- یارمحمدی، لطف‌الله. «مناسب زبان، فکر، رفتار جمعی و اصطلاح‌شناسی»، صص ۳۹۱ تا ۴۰۷ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسایل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی.
- یزدی صمدی بهمن؛ اشکان، سید محمد. «شرح چگونگی تهیه و تدوین و چاپ فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی»، صص ۲۵۳ تا ۲۶۰ در: مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسایل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
- Ensminger M. E. and R. O. Parker. *Sheep and Goat Science*. Fifth Edition. Interstate Printers & Publishers, Inc. Danville, Illinois, USA, 1986.
- Niamir Maryam. *Community Forestry: Herders' Decision Making and Semi Arid Africa*. Food and Agriculture Organization of the United Nations. Rome, Ital, 1990.
- Society for Range Management. *A Glossary of Terms Used in Range Management*. 3rd Edition. SRM, Colorado. USA.
- Stoddart L. A., Smith A. D. and T. W. Box. *Range Management*, 3rd Edition, Mc Graw-Hill, NewYork, and USA, 1975.
- Tapper R. *Pasture & Politics: Economics, Conflicts and Ritual among Shahseven Nomads of Northwestern Iran*. Academic Press, London, UK, 1979.

ضمیمه:

علائم اختصاری مربوط به هویت دستوری واژگان

ا = اسم، ص = صفت، م = مصدر، ام = اسم مصدر، حم = حاصل مصدر، نف =

نعت فاعلی، نم = نعت مفعولی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی